

یوسف وزلیخا

۱۲- قرآن می گوید چون جام از بار بنیامین در آمد برادران یوسف گفتند اگر او دزدی کرده است برادر وی نیز در زمان گذشته دزدی کرده بود، یوسف این سخن را بشنید و چیزی نگفت^۱. این هم در تورات نیست.

۱۳- قرآن می گوید یوسف پیراهن خود را برادرانش داده گفت آن را ببرید و بر روی پدرم بیندازید. چون چنین کردند چشمان یعقوب باز شد و بینا گردید^۲. این نیز در تورات نیست.

۱۴- بنا بر قرآن وقتی که برادران یوسف از مصر بسوی کنعان روانه می گردند یعقوب می گوید بوی یوسف را می شنوم، و حال آنکه بموجب تورات وقتی هم که بدو مرده می دهند که یوسف زنده است و در مصر فرمانروائی می کند باز باور نمی کند تا عرابه هارا می بیند و می گوید اکنون دانستم که فرزندم زنده است^۳.

۱۵- در قرآن می بینیم که خواب یوسف تحقق می یابد، زیرا وقتی که ابویں وی بمصر می رسند ایشان را بر تخت می نشاند و ایشان با تمام فرزندان خود بدو سجده می کنند^۴. این موضوع نیز در تورات نیست.

این بود پاره بی از اختلافات مابین قرآن و تورات در قصه یوسف که می خواستم بعرض خوانندگان محترم برسانم.

برای مزید اطلاعات رجوع فرمایند به «Encyclopédie de l'Islam»، ماده

« Yûsuf B. Yakûb »

۳- شرح و بسط قصه از طرف مفسرین

چنانکه می دانیم سبک تورات سبک تاریخی است و سبک قرآن ادبی، و از این رو

۱- سوره یوسف، ۷۷

۲- « < < ۹۳ ، ۹۶

۳- « < < ۹۴ ؛ سفر تکوین ، ۴۰ ، ۲۶-۲۷

۴- « < < ۱۰۰

قصه یوسف در تورات با تمام تفرعات و جزئیات آن بزبانی ساده بیان گشته بطوری که وقایع مانند زنجیر بهم دیگر پیوسته و تعیین زمان و مکان آنها اهمال نگردیده است؛ ولی در قرآن جمله هایی که وقایع را بیکدیگر می پیوندد حذف شده و در نتیجه وقایع شکل پراکنده بی پیدا کرده و ابهام که لازمه طبیعی ایجاز است اغلب جاهای قصه را فرا گرفته است.^۱ از اسامی خاصی که در تورات فراوان دیده می شود، بجز دو اسم «یوسف» و «یعقوب» هیچیک را در قرآن نمی بینیم^۲ و در اینجا نه عدد هست، نه زمان و نه مکان: آنکه می گوید «یوسف را مکشید» یکی از برادران اوست؛ او را بدرهمی چند می فروشند؛ آن کس که او را در مصر می خرد بزنش چنین و چنان میگوید؛ حتی صراحة تعیین نشده است که یوسف چند برادر داشت.

ولی از قرن اول بعد از اسلام مفسرین و مؤلفین قصص الانبیا بپرطرف ساختن این ابهامها می پردازند و با ذکر علل و معلولها وقایع را بیکدیگر می پیوندند و در نتیجه قصه جریان منطقی پیدا می کند:

علت جدا افتادن یعقوب از یوسف این بود که وقتی سائلی روزه دار را هنگام افطار از در خانه خود نومید برگردانیده و طعامی بوی نداده بود. شکنجه کشیدن یوسف نیز بدین سبب بود که وقتی جمال خود در آینه دیده بر خود بالیده بود. یعقوب

۱- تناسب زیبایی موضوع و ادبی بودن سبک بایکدیگر زیبایی خاصی بسوره یوسف بخشیده که آن را از این لحاظ در فوق دیگر سوره ها قرار داده است. بخصوص آیه سی و یکم راجع بزنانی که زلیخارا در عشق یوسف سرزنش می کردند ولی از دیدن جمال وی بی اختیار دستهای خود را بریدند.

۲- گرونیباوم میگوید: چون حضرت محمد این اسامی را خوب نمی دانسته از ترس اینکه مبادا اشتباهی رخ بدهد از ذکر آنها خود داری نموده است (!). رجوع شود به: M. Grunbaum, «Zu Yussuf und Suleicha» (Z D M G, X I, III, 2)

نمی خواست که یوسف با برادران خود بصحرا برود، زیرا در خواب دیده بود که ده تا گرگ بروی هجوم می کنند. چطور میشود که یوسف در چاه می افتد ولی نمی میرد؟ زیرا چاه آب داشت و یوسف بر سنگی که در آنجا بود نشسته با خوراکی که یهودا برای وی آورده بود تأمین زندگی می کرد. یوسف با اینکه بیگناه بود زندانی می شود، زیرا زلیخا بشوهرش می گوید که یوسف مرا پیش مردم مقصر قلمداد کرده رسوا می سازد، یا او را زندانی کن و یا بگذار تا با مردم تماس بگیرم و بیگناهی خود را بر آنان معلوم سازم.

درسایه کوشش مفسران و قصص انبیا نویسان، دیگر ابهام و اجمالی در این قصه باقی نمی ماند:

اسامی برادران یوسف را یکایک می دانیم. برادری که گفته بود « او را مکشید » روبین یا یهودا و یالادی بود. آنکه او را در کنعان خرید مالک بن ذعر بود از اهالی مدیان و آنکه در مصر خرید قطفیر^۱ (قوطفیر، قطیفین، اطفیر^۲) خزانهدار ربان ابن ولید پادشاه مصر. زن قطفیر راعیل^۳ نام داشت ولی بعداً او را موسوم به «زلیخا» می بینیم، چنانکه در تفسیر ابواللیث و قصص الانبیای کسائی و یوسف وزلیخای منسوب بفردوسی. سیدرسکی گوید: در متون مید رآشی نیز نام او زلیخا است^۴. بقول بعضیها^۵ راعیل اسم وی بوده و زلیخا لقبش. مالک بن ذعر یوسف را تقریباً بیست درهم خریده

۱- بنا بگفته سیدرسکی قطفیر محرف پوطفیفاست.

۲- رجوع شود به زمخشری، جلد اول، ۳۸۲؛ طبری، جلد دوازدهم، ۹۷؛

کسائی، ۱۶۱

۳- طبری، جلد دوازدهم، ۹۸

۴- D. Siderski, « Les origines des Légendes musulmanes dans le Coran et dans les vies des Prophètes », Paris, 1933, p. 58

۵- طبرسی، سوره یوسف.

بود ولی بسیار گران فروخت : چهل دینار ، يك جفت كفش و دودست لباس سفید و بنا بر روایتی به مسنك يوسف از زر و سیم و مشك و غیره . آنكه بر بیگناهی يوسف گواهی داد خواهرزاده شش ماهه زلیخا بود و بر روایتی دیگر عموزاده اش تملیخا که مردی بزرگ و دانشمند بود. آن دو تن که با يوسف زندانی بودند یکی ابروها ساقی شاه و دیگری غالب نانوای وی بود. آنكه پیراهن يوسف را از مصر بکنعان برد بنا بر روایتی یهودا بود، زیرا گفته بود چون پیراهن خون آلود يوسف را پیش یعقوب من برده بودم بگذارید تا این پیراهن را نیز من ببرم . زنانی که زلیخا از آنان دعوت کرده بود بنا باغلب روایات چهار تن بودند. یعقوب در مصر هفده سال ماند و در صد و چهل سالگی وفات یافت. يوسف نیز هفده ساله در مصر فروخته شد و پس از آنكه سیزده سال در خانه قطفیر ماند درسی سالگی بوزارت رسید و پس از وفات یعقوب بیست و سه سال دیگر زیسته در صد و ده سالگی درگذشت.

خلاصه آنكه در هیچ جای این قصه ابهامی باقی نمانده چنانكه حتی اسامی یازده ستاره که يوسف در خواب دیده بود يکا يک تعیین گردیده و قصه با سیر تکاملی خود سرانجام شکل داستانی بخود گرفته است :

با اینکه یعقوب بفرزندان خود سپرده بود که بیوسف آزاری نرسانند ، آنان در غیاب پدر شکنجه اش میدهند و او را در چاه می اندازند. این چاه را سام بن نوح کنده و بر سر آن نوشته شده بود که «اینجا چاه احزان است». وقتی که برادران يوسف طناب را بریده او را در چاه می اندازند فرشتگان سماوات می گریند و بتضرع در آمده از خداوند می خواهند که وی را نجات بدهد. خداوند فوراً جبرئیل را بیاری وی می فرستد. جبرئیل او را زیر بالهای خود گرفته در چاه فرود می آورد و سنك بزرگی را که در ته چاه بود روی آب آورده وی را بر آن می نشاند و از بهشت برای او خوراك و پوشاك می آورد. وقتی که عشق زلیخا بحد نهائی میرسد درد دل خویش را بدایه اش می گوید.

دایه بنقاش زبردستی دستور می‌دهد که بر تمام دیوارهای عمارتی نقش‌هایی حاکی از اوضاع گوناگون یوسف و زلیخا بنگارد. چون یوسف و زلیخا در درون عمارت تنها می‌مانند شیطان از تنهایی آنان خوشحال می‌گردد، ولی جبرئیل بفرمان خداوند فوری بیاری یوسف دویده صیحه‌یی می‌زند که وی بیهوش می‌افتد و از ارتکاب گناه نجات می‌یابد.^۱

پس چنانکه می‌بینیم قصه یوسف که در قرآن بی‌نهایت موجزست با افزودن جزئیات و تفرعاتی فراوان از طرف مفسرین توسعه یافته است. ولی نباید تصور کرد که این اضافات از نظر انکشاف قصه، مابین قرآن و تورات فاصله ایجاد کرده و آن دو را از هم‌دیگر دور ساخته است؛ بلکه برعکس، همین اضافات سبب شده است که این دو کتاب به‌هم‌دیگر نزدیکتر گردند، زیرا اکثر آنها در خود تورات یا تفاسیر و توضیحاتی که بر آن نوشته شده است موجودست، چنانکه حتی بعضی قسمت‌ها که در قرآن هست ولی در تورات نیست گاهی در این کتابها دیده می‌شود و این هم کاملاً طبیعی است، زیرا هر دو کتاب از یک منشأ نشأت یافته و هر دو پیغمبر از یک سرچشمه الهام گرفته‌اند. اینک برای روشن شدن موضوع مثالی چند از کتاب سیدرسکی در اینجا می‌آوریم.^۲

۱- در آیه‌های ۸-۱۰ (اذ قالوا لیسف واخوه احب...) برادران یوسف پدر خود را انتقاد می‌کنند که او یوسف و برادر وی را از ما بیشتر دوست دارد، و از این رو می‌خواهند یوسف را بکشند ولی یکی از آنان مانع قتل وی می‌گردد و می‌گوید او را در چاه بیندازیم. این انتقاد انکشافی است از يك عبارت عبرانی که در

۱- در این باب رجوع شود بقصه یوسف از قصص انبیای کسان و قصص الانبیای فارسی مجهول المؤلف که نسخه خطی آن در استانبول در کتابخانه مرادملا بشماره ۳۶۴ موجودست.

۲- سیدرسکی، ص ۵۵-۶۸

«Genèse Rabbah» (فد، ۸) موجودست و چنین می باشد :

« ر . آزاریا^۱ می گفت: انسان نباید یکی از فرزندان خود را بردیگری ترجیح دهد، زیرا دشمنی برادران یوسف باوی از این رو بود که یعقوب لباسی بلند بر او می پوشانید.»

آنکه برادران را از قتل یوسف بازداشت بنا بتورات یهودا^۲ بود . گرچه نام وی در قرآن برده نشده ولی در طبری و کسائی صراحة آمده است .

۲- آیه ۱۸ (وجاؤا علی قمیصه بدم کذب...) می گوید وقتی که برادران یوسف پیراهن خون آلود وی را نزد یعقوب آوردند یعقوب باور نکرد که او را گرگ خورده باشد. طبری می گوید: « زیرا پیراهن پاره نشده بود ». این نیز مطابق يكمتن عبرانی است (سفریم^۳، فصل بیست و یکم) که چنین می باشد :

« گویند وقتی که فرزندان یعقوب پیراهن خون آلود را آوردند یعقوب سخن آنان را باور نکرد.»

۳- آیه ۲۱- (وقال الذی اشتراه من مصر...) می گوید آنکه در مصر یوسف را خرید بزن خود گفت شاید او را برای خود بفرزندی بپذیریم . در طبری و کسائی هست که این مرد عنین بود و برای وی فرزندی نمی شد.

اینکه برای پوطیفار فرزندی نمی شد در تارگم^۴ که ترجمه کلدانی تورات باشد از ژناتا^۵ (سفر تکوین، ما، ۴۵) بدین عبارت ذکر شده است :

« اسنات^۶ دختر دینه^۷ بود از شکیم^۸ و زن پوطیفار بزرگش کرده بود.»

۱- R. Azaria

۲- Juda

۳- Soferim

۴- Targum

۵- Jonathas

۶- Asenath

۷- Dinah

۸- Sechem

عبارتی از میدراش راباه^۱ (سفر تکوین ، فو، ۳) نیز اشارت دارد که پوطیفار عین بوده است .

۴- آیه ۲۳ (وراودته التی هوفی بیتها عن نفسه...) می گوید زلیخا درها را بیست واز یوسف درخواست که با وی بخوابد ولی یوسف خواهش او را نپذیرفت . کسائی می گوید: « زلیخا برای اینکه با یوسف تنها بماند تمارض کرده بستری شد ، زیرا آن روز عید بزرگ مصریان بود و اهالی جمله بعبادتگاه رفته بودند » .

در تلمود^۲ بابلی نیز (Sotha, 36 b) چنین آمده است:

« آن روز عید دینی مصریان بود و همه بعبادتگاه رفته بودند . زن دید که برای اقناع یوسف روزی مناسبتر از آن روز بدست نمی افتد و از این رو تمارض کرد .
 ثعلبی می گوید : « زلیخا یوسف گفت : برای تو فرشهای ابریشمی گسترده ام ، بیا خود را بمن تسلیم کن ؛ ولی یوسف جواب داد که : اگر خود را تسلیم تو کنم از بهره‌ی که در بهشت دارم محروم می گردم » .

در يك فقره تامودی (Yoma , 35 b) هست که زن پوطیفار هر روز با سخنانی می خواست یوسف را بفریبد و هر روز صبح و شام لباسهایش را عوض می کرد و می کوشید تا وی را مطیع سازد ولی در برابر تهدید زلیخا و وعده او که می گفت صد تالان سیم خواهم داد یوسف همیشه در خودداری مقاومت می کرد .

ثعلبی می گوید : « وقتی که زلیخا یوسف را بخانه‌ی برد که یکی از بتهای مصر در آنجا بود بر روی بت روپوشی انداخت ، چون یوسف سبب آن پرسید جواب داد که : « خجالت می کشم » ، یوسف گفت: « تواز بتی که نه می بیند ، نه می شنود و نه می فهمد خجالت می کشی ، پس من از خدایی که آفریدگار همه چیز است و هر چیزی را

۱- Midrasch Rabbah

۲- Talmud

می‌داند چگونه خجالت نکشم؟» .

در میدراش راباه (سفر تکوین ، فز ، ۵) می‌گوید :

« زن او را از تالاری بتالاری برده در برابر رختخواب خود بنشانید و بر روی عکس بتی که می‌پرستید روپوشی کشید. یوسف گفت: خوب کردی ، ولی در حضور خدا چه باید کرد؟ خدایی که تورات درباره‌ی وی می‌گوید: چشمان خدا همه جای دنیا را می‌بیند» .

در طبری یوسف بقصد فرو نشانیدن عشق زلیخا گفتگوی مفصلی با وی می‌کند و در این گفتگو یوسف از وظایفش نسبت بخانه و غیر آن سخن می‌راند .
این نیز در فصل سوم از کتاب دوم « Antiquités judaïques » تألیف فلاویوس ژرف^۱ هست .

۵- آیه ۲۴ (و لقد همت به و هم بها لولا ان رأى برهان ربه ...) بقول گایگر^۲ با این فقره تلمود (Sotha , 36 b) متوازی است :
« در آن هنگام شبیح پدرش نمایان گردید که از پنجره در آمده گفت: یوسف ، یوسف ، برادرانت روزی خواهند دید که اسامیشان بر سنگهای نشان افتخار کننده شده است ، آیا می‌خواهی که نامت از آنجا زدوده گردد؟ » .
همچنین س . شاپیرو^۳ آیه مزبور را با این عبارت « Midrasch Abkhir » ارتباط می‌دهد :

« خداوند شبیح پدرش بوی بنمود ، پس هیچانش فرونشست » .

۶- بین آیه‌های ۲۶ - ۲۹ ، ۳۵ (قال هی راودتنی عن نفسی و شهد شاهد

۱- Flavius Joseph

۲- Abraham Geiger , « Was hat Mohammed aus dem Judenthume aufgenommen ? » , Leipzig , 1902 , 139-140

۳- S. Schapiro, « Die aggadischen Elemente » , Berlin, 1907, 40

من اهلها ... ثم بدالهم ...) که می‌گوید یوسف می‌گریخت که پیراهنش از پشت سر پاره شد و شوهر زلیخا ناگهان رسیده واقعه را دریافت ولی عاقبت یوسف را زندانی کرد و بین روایت تورات (سفر، تکوین لط ، ۱۱-۲۰) بخصوص از لحاظ گواه آوردن بر بیگناهی یوسف تا اندازه‌ی فرقت .

در یالکوت^۱ (سفر تکوین ، ۱۴۶) قطعه‌ی قید شده است که نظیر این واقعه را در آنجا می‌بینیم :

« او می‌خواست یوسف را فوراً بکشد ولی اطرافیانش گفتند اگر او را بکشی پولی که برای خریدنش پرداخته‌ی هدر می‌گردد . و از این رو نکشت . با این حال باز کشتن می‌خواست ولی اسنات آهسته پیدرش نزدیک شده تمام واقعه را بوی گفت . علت این را هم که پوطیفار با اینکه می‌دانست یوسف بیگناه است وی را زندانی ساخت در میدراش رابه (سفر تکوین ، فز ، ۱۰) چنین می‌نویسد :

« پوطیفار بیوسف گفت: خوب می‌دانم که تو بیگناهی ، ولی برای حفظ شرف خانواده‌ام ترا مجازات می‌کنم . »

۷- آیه های ۳۰ و ۳۱ راجع بمجلس مهمانی زنان (و قال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه ...) نیز مطابق منابع عبرانی است . اینک یک قطعه از میدراش تانهوما^۲ (Genèse, Vayesch, 5) :

« زنان مصری برای دیدن زیبائی یوسف در خانه زن پوطیفار گرد آمده بودند . صاحبخانه پس از آنکه بهر یک از آنان پرتقال و کاردی داد یوسف را بخواند و در پیش مهمانان بدو جای داد . زنان در برابر زیبائی یوسف انگشتان خود بریدند . پس زن پوطیفار بدانان گفت : « شما در یک ساعت بر این حال افتادید ، من که همیشه او را می‌بینم چه می‌کشم؟ » .

۱- Yalkout

۲- Midrasch Tanhuma

در میدراش هاگادل، چاپ Schechter (لط، ۱۴، ص ۵۹۰) نیز این موضوع هست، ولی بجای پر تقال نان و گوشت یا يك غذای کامل می نویسد و سپس اضافه می کند که:

« مهمانان بز ن پوطیفار گفتند: تا از خواجه یوسف نخواهی که وی را زندانی کند هرگز بمقصود خود نمی رسی و تنها بدین وسیله است که او خواهش ترا می پذیرد. آنوقت زن پوطیفار جواب داد که: اگر یوسف را تنها من متهم سازم شوهرم بسا در نمی کند، ولی اگر شما جملگی متهم سازید یوسف قطعاً زندانی می گردد.»

۸- در آیه های ۳۶-۴۲ راجع بنانوا و ساقی پادشاه (ودخل معه السجن فتیان...) مفسرین تفسیرهایی دارند:

الف- طبری علت زندانی کردن ایشان را چنین می نویسد: «یکی از دشمنان پادشاه تحریکشان کرده بود که خوردنی و آشامیدنی وی را زهر آگین کنند. گرچه فقط یکی این کار را کرد ولی فرعون هر دو را مجبوس ساخت، زیرا احتمال می داد که دیگری هم شریک جرم بوده باشد.»

این نیز مطابق تارگم ژناتاست (سفر تکوین، م، ۱) که می گوید:

« رئیس ساقیان و رئیس خبازان پادشاه مصر، برای اینکه او را بکشند می خواستند خوردنی و آشامیدنی وی را مسموم سازند.»

ب- همچنین طبری پس از ذکر خوابهای آن دو و تعبیر آنها می گوید: «یوسف گفتند: ما این خوابها را ندیده ایم. یوسف جواب داد: بهر حال این تعبیر درباره شما تحقق خواهد یافت.»

این نیز مطابق این عبارت تلمودی (Berakoth, 55 b) است:

« R. Elazar گوید: همه خوابها تابع تعبیرهایی است که می کنند، زیرا چنین

نوشته شده است (سفر تکوین، ما، ۱۵): و هر چیز چنان شد که او (یعنی یوسف)

تعبیر کرده بود.»

ج. کسائی در تفسیر آیه ۴۰ می گوید: «یوسف کار خود را بجای اینکه بنام

بپاورد با نسان سپرد و از این رو در زندان بیشتر ماند.»

این تحلیل در میدراش راباه (مفرتکوین؛ فط، ۲) هم هست:

«چون گفته بود از من بای بکن، بر توقف او در زندان دو سال افزوده شد.»

۹- در مقابل آیه ۴۴ (قالوا اضغان احلام...) در میدراش راباه (مفرتکوین

فط، ۸۷) يك دروایت عبرانی هست که بنا بر آن روایت همه کاهنان و ساحران مصر

تعبیر های مختلف خواب پادشاه را گفته بودند ولی این تعبیر ها فرعون را اذیت

نکرده بود.

متن میدراشی اضافه می کند که:

«خدا گفته است: اگر خداوند برای تعبیر کردن خواب پادشاه یوسف را پیش

از دیگران می فرستاد قدر وی معلوم نمی شد؛ در آن صورت ساحران پادشاه می گفتند

اگر از ما می پرسیدی تعبیر خوابت را می گفتیم. ولی در فرستادن وی چندان تأخیر شد

که نگرانی پادشاه بعد نهائی رسید و آنان (یعنی ساحران) خسته شدند، آنگاه

یوسف در رسید و آرامش خاطر پادشاه را فراهم ساخت.»

۱۰- در تفسیر آیه ۵۴ (وقال المالك اتتونی به استخلصه لنفسی فلما گامه قل

انك اليوم...) زمخشری و طبری می گویند:

«رسیدن یوسف بدان مقام بعد از آن بود که بهفتاد زبان مختلف بفرعون

جواب داد». این هم مطابق يك مأخذ تلمودی است. عبارات زیر در Sotha (b 36)

موجود است:

«مصریان پادشاه گفتند خدمتگزاری را که بیست درهم خریداری شده است

می خواهی بر ما فرمانروا سازی؟ پادشاه جواب داد که: من در اصل او آثار شاهزادگی

می بینم. آنگاه مصریان گفتند: در آن صورت او باید هفتاد زبان بداند. پس جبرئیل نازل شد و بیوسف هفتاد زبان بیاموخت.

طبری گوید دو سال بعد از آنکه یوسف از زندان در آمد آقای سابق او که شوهر زلیخا باشد در گذشت و شغل وی که خزانهداری پادشاه بود بیوسف واگذار شد. ولی کسانی می نویسند که پوطیفار چون دچار فقر و تنگدستی گردید بمرد. این نیز قطعاً ناظر باین قطعه میدراش راباه (سفر تکوین، فط، ۳) است که گوید:

« با اقبال یوسف ادبار پوطیفار آغاز نمود ».

مفسرین چنین تفسیر می کنند که اقبال قدیم پوطیفار از این بود که یوسف در خانه وی بود. چنانکه در تورات (سفر تکوین، فط، ۳) گوید: « آقایش دید که خداوند با وی می باشد و او را در هر کاری که می خواهد بکند موفق می سازد ».

۱۱- در آیه ۶۷ (وقال یا بنی لاتدخلوا من باب واحد...) یعقوب بفرزندان خود می سپارد تا وقتی که بمصر میرسند از درهای متعدد وارد شوند نه از يك در. این نیز در میدراش راباه (سفر تکوین، صا، ۲) و میدراش تانوما (Miquets, 8) آمده است.^۱

۱۲- در آیه ۷۷ (قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل...) فرزندان یعقوب می گویند: « اگر بنیامین دزدی کرده است برادر وی نیز در زمان گذشته دزدی کرده بود ». این نیز با انك فرقی در میدراش (صط) هست؛ یعنی بنیامین از طرف برادران یوسف «سارق ابن سارق» توصیف شده است.

۱۳- طبری می گوید: «روین فوق العاده قوی بود و هنگام غضب چنان نعره می کشید که هر کس می شنید از ترس می مرد. ولی اگر در آن حال یکی از آل یعقوب

۱- کایگر گوید: مؤلفین عرب و میدراش هر دو می نویسند که یعقوب می ترسید بانان چشم زخم برسد.

دست خود بر پشت وی می نهاد خشمش فرو می نشست .

وقتی که یوسف خواست بنیاهین را بیهانه دزدی نزد خود نگاه دارد رو بین او را با غضب خود بترسانید . افرایم^۱ بدو نزدیک شده دست خود بر پشت وی زد ؛ رو بین هر چه خواست نعره بکشد صدایش در نیامد ، پس تعجب کنان بیوسف گفت: اینجا یکی از آل یعقوب هست که دست خود بر من گذارده و غضبم را فرو نشانده است.

در میدراث تانهوما (Vayigasch , 4) نیز در توقیف شمعون^۲ بدستور یوسف (سفر تکوین، مب، ۲۴) نظیر این واقعه هست.

بنا بمدراث وقتی که کسان یوسف بشمعون نزدیک شدند تا وی را در حبس بیندازند چنان فریاد زد که بر زمین افتادند . پس پسر یوسف منسی^۴ بدستور پدر کشیده بی بصورت شمعون زد و او را در حبس انداخت . شمعون برادرانش را مخاطب ساخته گفت : گمان می کنید آنکه این کشیده را زد یکی از مصریان بود ؟ نه ، این کشیده جز از طرف یکی از افراد خانواده پدرمان از جانب کسی دیگر نمی تواند باشد . پس می بینیم که روایت طبری همانست که در متن عبرانی است ، منتها با اندک تفاوتی ؛ یعنی در طبری بجای شمعون رو بین است و بجای منسی افرایم .

۱۴- طبری گوید : « یوسف یهودا^۴ را برای خود وصی قرار داده بدو گفت :

این وصیت مرا نسل بنسل برسان تا وقتی که بنی اسرائیل از مصر می روند مرا در تابوتی گذارده ببرند و نزد نیاگانم ابراهیم و اسحق و یعقوب بگذارند . یهودا جسد یوسف را در تابوت مرمری گذاشته در مصر در وسط رود نیل انداخت . هنگام مرگش نیز وصیت یوسف را بفرزندان خود گفت و این وصیت نسل بنسل تا موسی رسید . »

۱- Ephraïm پسر دوم یوسف .

۲- Siméon

۳- Manassé پسر اول یوسف .

۴- Juda

دو قطعه زیر از تورات وصیت یوسف و اجرای آن را از طرف موسی بیان می‌کند:

« یوسف بنی اسرائیل سوگند داده گفت: هر آینه خدا از شما تفقد خواهد کرد و شما استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت» (سفر تکوین، ن، ۲۵).

«موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا او بنی اسرائیل را سخت قسم داده و گفته بود هر آینه خدا از شما تفقد خواهد کرد و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد» (سفر خروج، بیج، ۱۹).

موضوع نقل تابوت بوسط رود نیل نیز در تارگم ژناتا (سفر تکوین، ن، ۲۰) هست:

« و یوسف در صد و ده سالگی در گذشت. جسد وی را مومیایی کرده در تابوتی گذاشتند و در مصر در ته رود نیل انداختند ».

يك داستان تلمودی (Sotha, 13) شرح می‌دهد که چگونه موسی تابوت سنگین یوسف را کشف کرده از آبهای رود نیل در آورد.

ورود قصه یوسف وزلیخا در شعر

و آثار منظومی که از آن بوجود آمده است

البته این داستان شیرین که از طرف مفسران و نویسندگان قصص انبیا رو به تکامل رفته بعد نهایی کمال رسید نمی‌توانست در چهار چوبه نثر محصور بماند. چنانکه می‌بینیم از دوره سامانیان گرفته تا اواخر قرن سیزدهم هجری شعرای ایران یکی پس از دیگری بر نظم این قصه همت گمارده و آثار فراوانی راجع باین موضوع بوجود آورده‌اند که فعلا در حدود سی منظومه از آنها برای ما معلوم است. همچنین شعرای ترك در این مدت، با استقلال یا پیروی از شعرای ایران آثار منظومی در این باب نوشته‌اند

۱- برای مزید اطلاع درباره مقایسه قرآن با تورات، علاوه بر کتاب سیدرسکی رجوع فرمایید بکتاب گایگر، ص ۱۳۷-۱۴۸ و گرونبوم، ص ۱-۲۹

که افزون‌ها نیز تقریباً سی اثر می‌شناسیم و متنها این منظومه‌ها همگی موجود نیست، بلکه عمدی از آنها، چه فارسی و چه ترکی، بر اثر حوادث روزگار از بین رفته و آنچه برای ما باقی مانده است تقریباً يك نكته مجموع این منظومه‌ها میباشد. از این رو، چنانکه قبلاً نیز عرض شد گفتار خود را در این باب بچهار بخش تقسیم کرده از چهار قسم منظومه «یوسف و زلیخا» بترتیب بحث میکنیم: فارسی موجود، فارسی ناموجود، ترکی موجود، ترکی ناموجود.

بخش اول

منظومه‌هایی از «یوسف و زلیخا» بفارسی که فعلاً موجود است

۱- یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی

قدیمترین یوسف و زلیخای موجود فعلاً یوسف و زلیخایی است که معمولاً بفردوسی نسبت میدهند. از این منظومه نسخه‌های خطی و چلی متعدد در آسیا و اروپا موجود است که از نظر عدولیات ملین آنها اختلاف فلسفی است نسخه‌هایی که مورد استفاده این جانب واقع شده است نسخه‌ای است که در سال ۱۲۹۹ قمری در طهران چاپ شد و تقریباً دوازده بیت میباشد. بنا بگفته ریو در بعضی نسخ عدولیات ۶۰۰ و در بعضیها ۹۰۰ است^۱ و کاتب چلبی ۱۴۰۰ بیت می‌نویسد.^۲

(۱) - Rien Catalogue , II , 545

(۲) «الفه فی بغداد بامر الخلیفه فی اثنی عشر الف بیت» («کشف الظنون»، طبع معارف، ج ۲، ص ۲۰۰۰).

این اثر مانند شاهنامه بی‌بهره متقاربست و با این بیت شروع میشود:
بنام خداوند هر دو سرای که جاوید ماند همیشه بجای

پس از حمد خدا و نعت پیغمبر و اهل بیت او که مجموعاً ۲۱ بیتست يك مقدمه
۵۹ بیتی است. شاعر در این مقدمه می‌گوید من همه گونه شعر گفته و بسی داستانهای
باستانی بنظم آورده‌ام ولی اکنون بر کرده خود پشیمانم که چرا نیعی از عمر
خود را بدین داستانهای دروغ صرف کردم. اکنون رو براه راست آورده می‌خواهم
بنظم قصه‌یی از قصص پیغمبران پردازم.

خاورشناس آلمانی هرمان اته در مقاله‌یی که بعنوان «یوسف وزلیخای فردوسی»
نوشته‌اش سعی گوید در نسخه (Ms. Cat. 214) Royal Asiatic Society از نسخ یوسف
وزلیخا که خود آن را در نسخه B مینامد مقدمه‌یی است بعنوان «گفتار اندر یاد کردن سبب
این قصه» و مدیحه‌یی است بعنوان «در وصف پادشاه اسلام گوید» و هر دو را که اولی ۷۵
و دومی ۱۸ بیت است در مقاله خود درج می‌کند و می‌گوید علت اینکه این مقدمه در
دیگر نسخه‌ها نیست اینست که نظر مستنسخین خاور زمین را جلب نکرده و از این رو
متحمل زحمات استنساخ آن نشده‌اند.

مقدمه با این ابیات شروع میشود:

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند	بهر جای معروف و نهمفته‌اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود	بدانش همی خویشتن را ستود
نخست از بدین در سخن بافته‌است	بگفته‌است چون بانگ دریاخته‌است
پس از وی سخن باف این داستان	یکی هرد بد خوب روی و جوان
نهاده و را بختیاری لقب	گشادی بر اشعار هر جای لب

بقیه دارد